

شهید سید مجید حسینی



از تبار علی
سازمانه جامع سرداران و شهیدان استان بوشهر

نام پدر	موسی
تاریخ تولد	۱۳۵۵/۰۷/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۱/۰۴
محل شهادت	شوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	خورموج

زندگینامه

زندگینامه شهید

هنوز چشم به جهان نگشوده بود که پدرش سید موسی را از دست داد. مادرش لیلا نام داشت. وقتی به دنیا آمد تا سن ۱۰ سالگی نزد پدر بزرگ و عمویش زندگی نمود زمانی که پدر بزرگ را نیز از دست داد به منزل عمو زاده‌اش آمد و نزد آنها زندگی نمود.

یکی از بستگان وی، آن دوران را چنین نقل می‌کند: «از زمانی که با ما زندگی می‌کرد خاطرات بسیاری از او دارم. که وقتی به یاد آنها می‌افتم قلبم تحت فشار قرار می‌گیرد. ای کاش می‌دانستم که این مهمان عزیز خداوند است که نزد ماست. چهره‌ای مظلوم و متفکر داشت. بیشتر وقت‌ها او را در حال فکر کردن می‌دیدم و روحیه‌ای شاد داشت.»

با وجود اینکه روی پدر را ندیده بود و از سن چهار سالگی از وجود پدر محبت مادر نیز محروم شده بود ولی با تشویق نزدیکان، روزها در کنار دکه خود کاسبی می‌نمود و شبها به مدرسه شبانه می‌رفت تا این که به خدمت مقدس سربازی رفت. وقتی خدمت سربازی را به پایان می‌برد، انقلاب اسلامی به پیروزی خود نزدیک شده بود. با آغاز شکل‌گیری سپاه پاسداران گویی گم شده‌اش را یافته باشد مشتاقانه به عضویت سپاه پاسداران خارج در آمد.

سالها به عنوان مؤذن مسجد خارج بود و باصدای ملکوتی و دلنشین خود دل‌های مشتاقان را به سوی خانه خدا فرا می‌خواند. بیشتر اوقاتش را در مسجد به سر می‌برد و مشوق دیگران در این راه بود در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی شبها با اسلحه کمینته انقلاب در کنار ساحل دریا به گشت زنی می‌پرداخت و نگهبانی می‌داد.

روحیه‌اش شهادت طلبانه بود و آرزوی او شهادت بود صدای دلنشین و پرشوری داشت که گاهی سروده‌های سوزناکی می‌خواند. ایشان بسیار صبور بود و صبرش بسیار بالا بود به دنیا و مظاهر دنیا هیچ تعلق خاطر نداشت گویی به افلاک پیوسته بود، با دیگران رابطه‌ای حسنه داشت و همه را به چشم دوست نگاه می‌کرد. ولایت‌پذیر بود و از عاشقان ولایت بود او می‌گفت: در این جامعه نباید عشق به ولایت از بین برود. «روحانیت اصیل را در خط امام می‌دانست زیرا در هدایت جامعه و پیروزی انقلاب نقش مؤثری داشته‌اند.

نمازش خیلی با خشوع و خالصانه بود و دارای متانت طبع بود و تهذیب نفس بالایی داشت. بسیار آرام و خون سرد بود بهترین آرزوها و خواسته‌های سید مجید شهادت در راه خدا بود ایشان یک بار وقتی در منطقه عملیاتی زیر فشار سنگین قرار گرفته بودند و یگان آنها مجبور به عقب‌نشینی شده بود به گروهان دیگری پیوست و مجدداً در عملیات شرکت نمود. او در گردان شهید دستغیب تیپ امام سجاد از لشکر ۱۹ فجر شیراز به عنوان آرپی‌جی زن فعالیت می‌نمود. قبل از آغاز عملیات فتح‌المبین انگار به او الهام شده بود که زمان وصال و رسیدن به محبوب نزدیک باشد می‌گفت: «ما باید در این عملیات خیلی پیشروی کنیم من خط‌شکنی می‌کنم و به جلو می‌روم تا دشمن بداند که ما جان و مال خود را در راه اسلام فدا می‌کنیم. او و دیگر هم‌زمانش از مؤسسين سپاه خارج بودند.»

ساعاتی قبل از شهادت

اکنون در خط مقدم جبهه شوش همگان منتظرند. تا سپیده دم سه ساعت بیش نمانده است. برادران دست در آغوش یکدیگر دارند همدیگر را می بوسند. یکی از فراق یار و دیگری از شوق وصال اشک می ریزد. سید مجید گوله پشتی و آرپی جی را به دست می گیرد و در میان همزمان خود قدم می زند. تا زمان عروجش شش ساعت بیش نمانده است. حال دیگری داشت گویی از قبل نوید بهشت به او داده شده است. انتظار برایش گران است. در چهره اش می شود خواند که دیگر به سوی ما بر نمی گردد. کسی باور نمی کرد این جوانان که اکنون با شنیدن فرمان حمله چون شیر می غرند همان کسانی باشند که ساعتی قبل آن چنان آه و ناله و فریاد عجز از آنها بر می خواست. سید مجید حسینی را در همه و هنگامه اعزام به خط مقدم دیدم. مردی با قامت بلند و راست قامت که هرگز در مقابل دشمن خم نشد. او این نوا را سر می داد:

آدمم تا کرخه را با خون خود رنگین کنم

آدمم تا کربلای شوش را بار دگر آزین کنم

او هر چند تازه از جبهه نیسان آمده بود و مأموریتش تمام شده بود ولی راضی نمی شد که به عقب برگردد و همزمان خود را ترک نماید. زیرا حاضر نبود از رسالتی که به آن مقید بود دست بردارد. فرمان حمله با رمز مبارک یا زهرا اعلام شد. سید با گام های استوار جلو می رفت او حتی منتظر کمکی هم نبود تا برایش موشک بیاورد، تا شهادت و لحظه پرواز ۴ ساعت بیش نمانده است چه شور و ولوله ای بیاست. با چه هیجانی دلها می تپید

او همه موشک های آرپی جی اش را به طرف دشمن شلیک کرده بود. اسلحه اش را کنار می گذارد و یک کلاش در دست می گیرد گویی نمی خواهد کوچک ترین مجالی به دشمن بدهد. یکی از برادران به او آب می دهد می گوید دیگر بس است. نیروهای جدید در حال رسیدن است و ما باید به عقب بازگردیم. ولی سید می گوید: هرگز، ما برای دفاع از حیثیت اسلام و امتحان الهی به این جا آمده ایم و شرافت و حیثیت ما در گروه همین فشنگ ها و از پای در آوردن دشمن است. در عملیات فتح المبین، سید با دو نفر از بچه های تهران تصمیم گرفت پیش روی کند و خط شکنی کند. به او گفتم موقعیت بسیار سختی است و جلو نرو. ولی ایشان چون شیر خود را به صف دشمن زد. سید مجید برخاست و با شجاعت و روحیه ای بالا به سوی دشمن رفت تا به سوی دشمن شلیک کند که ناگهان از سوی دشمن با یک تفنگ دوربین دار مورد هدف قرار گرفت. و سینه پر مهر و محبت سید مجید را شکافت و قامت رعنائش بر زمین نقش بست. پیکر پاکش در خون غوطه ور شد و سید مظلومانه چون جد بزرگوارش ابا عبدالله الحسین شهادت را لبیک گفت و در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۴ به سوی معبودش شتافت. پیکر مطهرش بر روی شن های صحرای شوش افتاده بود و به خاطر فاصله بسیار نزدیک با دشمن امکان انتقال جسد مطهرش تا ۱۱ روز میسر نشد. سرانجام پیکر مطهرش به جزیره خارگ انتقال داده شد و در میان حزن و اندوه زیاد دوستان و آشنایان و مردم قدرشناس و غیور خارگ تشییع گردید و در گلزار شهیدان میر محمد جزیره خارگ به خاک سپرده شد.

وصیت نامه

بلند و ریشه دار مثل موج می‌وزی (فرازی از وصیت نامه شهید)
□ سعی کنید به دنیا دل نبندید و خود را مهبای سفر آخرت کنید. لحظه ای از برای سلامتی و ظهور ایشان غفلت نکنید. سعی کنید گرفتاری‌ها و مشکلات خود را به واسطه آن حضرت حل نمایید. برادران قدر این روحانیت مبارز را بدانید به خدا قسم اگر این روحانیت نبود حالا کشور ما یک کشور غرب زده بود. همان طور که چند سال پیش از این بود.

خدایا، پروردگارا به خود می‌بالم که پاسدار اسلام و جانباز امام زمان هستم و در ارگانی چون سپاه خدمت می‌کنم افسوس که یک جان بیشتر نداشتم تا در راه نایب امام زمان و در راه اسلام که راه بر پا شدن حق و عدالت است هدیه نمایم. خدایا تو را شکر می‌گویم که این نعمت را به من دادی تا بتوانم برای تو و در راه اهداف حکومت اسلامی لذت‌ها و محبت‌های دنیوی را فراموش کنم و فقط تو را در نظر داشته باشم □



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران